

غزل شماره ۵۴

ز گریه مردمِ چشمِ نشسته در خون است
بین که در طلبت حالِ مردمانِ چون است

به یادِ لعلِ تو و چشمِ مستِ می‌کونت
ز جامِ غم، می‌لعلی که می‌خورم خون است

ز مشرقِ سرِ کو آفتابِ طلعتِ تو
اگر طلوع کند، طالع‌م‌هایون است

حکایت لب شیرین، کلام فرهاد است
سنگِ طره لیلی مقام مجنون است

دلم بگو که قدت بهچو سرود بجوی است
سخن بگو که کلامت لطیف و موزون است

ز دورِ باده به جان، راحتی رسان ساقی
که رنجِ خاطرَم از جورِ دورِ گردون است

از آن دمی که ز چشمم برفت رودِ عزیز
کنارِ دامن من بهچو رودِ یخون است

چگونه شاد شود اندرونِ نخلینم؟

به اختیار، که از اختیار بیرون است

ز یخودی طلبِ یار می کند حافظ

چو مفلسی که طلبکارِ کنجِ قارون است

تفسیر فال

روشنایی و آفتاب خوبی‌ها به آرامی در حال طلوع است و این طلعت زیبا و دلنشین، نویدبخش برکات و سعادت بی‌پایانی خواهد بود. در این دوران نویدبخش، اتفاقات شیرینی که روح را شاداب می‌کند، در راه است و شما به زودی از در آشتی وارد زندگی خواهید شد. پس سعی کنید لحن گفتارتان را با زیبایی بیشتری آراسته کنید؛ زیرا کلام دارای قدرتی شگرف است که می‌تواند دل‌ها را تسخیر کند. همچنین، خاطرات دردآور و تلخ گذشته را به فراموشی

بسپارید تا بتوانید با ذهنی باز و قلبی سبک‌تر به آینده روشن خود بنگرید.
اکنون زمان آن فرا رسیده است که کارهایی را انجام دهید که آرزویش را
دارید؛ زیرا این اقدامات نه تنها رضایت خاطر شما را فراهم می‌آورد، بلکه سود
سرشاری نیز برایتان به ارمغان خواهد آورد.

به کوشش : پارسی دی

منبع تفسیرها: آلامتو و سلام دنیا